

## بررسی انتحالات ادبی راوندی

دکتر شهرام آزادیان

استادیار دانشگاه تهران

و

مسعود راستی‌پور

(از ص ۹۵ تا ۱۰۸)

### چکیده:

کتاب *راحة الصدور و آية السرور* فی تاریخ آل سلجوقی، تألیف نجم‌الدین راوندی یکی از کتب معتبر در زمینه تاریخ سلجوقیان عراق است. شیوه نگارش کتاب و ابیات منقول فراوان در آن، باعث شده است که این اثر مورد توجه بسیاری از پژوهشگران ادبیات فارسی نیز قرار گیرد.

در این مقاله، کوشش شده است تا با بررسی برخی جوانب تاریخی و ادبی *راحة الصدور*، تعدادی از انتحالات راوندی در بخشهای منظوم کتاب، نمایانده و اثبات شود.

**واژه‌های کلیدی:** انتحال، *راحة الصدور و آية السرور*، جمال‌الدین عبدالرزاق

اصفهانی، شرف‌الدین شفروه.

مقدمه :

کتاب *راحة الصدور و آية السرور في تاريخ آل سلجوق*، یکی از منابع مهم و مورد توجه در باب تاریخ سلجوقیان عراق است. این کتاب همچنین به دلیل کثرت منقولات منظوم از شعرای نامدار سده ششم و پیش از آن، از دیدگاه ادبی نیز ارزشمند است. بررسی بخشهای منظوم این اثر علاوه بر منفتح‌تر و روشن‌تر ساختن متن، در تنقیح دواوین شعرایی که اشعاری از آنان در کتاب مورد نظر، نقل شده است، نیز مؤثر تواند بود.

یکی از نخستین گامها در راه استفاده از اشعار منقول در این کتاب برای تصحیح دواوین شعرای نقل شده از آنان، بررسی صحت و سقم انتساب اشعار و تعیین سراینده واقعی هریک از آنهاست. در این میان، انتحال، یکی از عوامل اصلی تغییر نسب اشعار و گمراهی محقق تواند بود.

در میان بخشهای منظوم *راحة الصدور*، سه قصیده از آن جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی وجود دارد که راوندی آنها را به خود نسبت داده است؛ همچنین مخمس از شرف‌الدین سفروه، که مؤلف آن را تنها با تغییر نام ممدوح و بدون ذکر نام شاعر، نقل کرده و بعدها باعث ایجاد این شائبه شده که مخمس مذکور نیز از آن خود اوست.

پیش از پرداختن بدین انتحالات لازم است دلایلی که راوندی را به انتحال آثار دیگران متمایل ساخته است، بررسی شود:

۱- راوندی ابتدا تصمیم داشت کتاب خود را به نام سلطان رکن‌الدین سلیمان‌شاه‌بن قلچ‌ارسلان تألیف کند، لیکن پس از زوال مملکت او (البته به گفته خود راوندی، که در پی توجیه ممدوح جدید بوده است «بدلیل آنکه وی غاصب ملک بود») تصمیم خود را تغییر داده و کتاب را به غیاث‌الدین کیخسرو بن قلچ‌ارسلان تقدیم می‌کند. این دو پادشاه از سال ۵۷۸ تا ۶۰۹ هـ. ق. بر آسیای صغیر حکم می‌راندند (مستوفی، صص ۴۷۷-۴۷۵)؛ لیکن آسیای صغیر پس از حمله مغول (پائیز ۶۱۶ هـ. ق.) مورد توجه شعرا و ادبای فارسی زبان قرار گرفت (صفاح ۳، ص ۱۰۰) و یکی از اولین شاعران مداحی که به دربار این سلاطین راه یافت قانعی طوسی بود. وی ابتدا مداح علاء‌الدین کیقباد (۶۳۴-۶۱۴ هـ. ق.) و پس از آن مداح غیاث‌الدین کیخسرو

ثانی وعزالدین کیکاوس ثانی بود (همان، ج ۳، صص ۴۸۹-۴۸۷). با این حساب در زمان راوندی و در عهد ممدوحین او، شاعران فارسی زبان به دربار سلاجقه روم تمایلی نداشتند؛ به همین دلیل هیچ یک در مدح آنان شعری نمی‌سرودند و راوندی که نیاز داشت در کتاب خود قصایدی در مدح این سلاطین بگنجانند، یا مجبور بود خود قصایدی بسراید یا قصاید دیگران را برای ممدوحان خویش تغییر دهد (و چه بهتر که آنها را به نام خود تمام کند!).

به علاوه نرسیدن اشعار شاعران فارسی‌گوی به گوش این سلاطین و درباریان آنها، وی را در انتحال اشعار بی‌بیمی می‌داد.

۲- آنگونه که گفته‌اند راوندی پس از زوال مملکت طغرل (۵۹۰ هـ.ق.) به آسیای صغیر رفت و در کنف حمایت کیخسرو بن قلچ ارسلان درآمد؛ لیکن این گفتار به چند دلیل نادرست است:

الف) غیاث‌الدین کیخسرو در سال ۵۹۰ هـ.ق. از سلطنت محروم بود و پس از ۶۰۳ هـ.ق. توانست قدرت را باز پس بگیرد (مستوفی، ص ۴۷۶)؛ پس راوندی در سال ۵۹۰ هـ.ق. نمی‌توانسته به دربار او برود.

ب) ابیاتی که در برخی قصاید راوندی وجود دارد و ممدوح را دعوت به حرکت به سوی ایران و اعاده مملکت پدران خود می‌کند، نشان از آن است که وی در زمان سرودن آن قصاید در عراق عجم بوده است و از آسایش دربار کیخسرو، محروم (راوندی، ص ۱۲۳):

بر صوب عراق نیک رایست	گردانیدن عنان ادهم
یا رب که ز فرّ مقدم شاه	باد اهل عراق شاد و پی‌غم

و در ابیات دیگری، حوزه سکونت خود را به همدان محدود می‌کند:  
وقت آنست که شه تخت به همیان آرد      لشکرش روی سوی ملک خراسان آرد  
ج) از گفتار صریح راوندی دانسته می‌شود که وی حتی برای تقدیم کتاب نیز به درگاه کیخسرو نرفته و کتاب را به واسطه جمال‌الدین رومی بدو تقدیم کرده است (همان، ص ۴۶۲).

بنابراین راوندی هیچگاه خصب و آسایش درگاه این پادشاهان را نچشیده و صلوات آنان را دریافت نکرده است؛ و هیچ انگیزه‌ای جز صلواتی که شاید در آینده دریافت کند، برای مدح

آنان، نداشته است.

اشعار منتحل در *راحة الصدور* اینها هستند:

۱- تا جهانست شاه صفدر باد/ قصیده/ راوندی: ۱۶۵/ جمال: ۱۰۱/ عنوان راوندی: دعای دولت.

۲- گر کسی فیض جان همی بخشد/ قصیده/ راوندی: ۲۰۶/ جمال: ۹۵/ عنوان راوندی: ذکر پادشاهی... او شمه‌ای بگویم.

۳- ای که در ملک تو هرگز نرسد دست زوال/ *قطعه مصرع*/ راوندی: ۲۴۸/ جمال: ۲۲۲/ عنوان راوندی: *قطع فی دعائه*.

۴- پیش سلطانند در فرمانبری/ *مخمس*/ راوندی: ۴۵۸/ شرف: ۱۹۹/ عنوان راوندی: شعر. آنگونه که مشهود است راوندی تنها در عنوان قصیده دوم صراحتاً شعر را از آن خود کرده است، لیکن شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد، او می‌خواسته اشعار اول و سوم را نیز به نام خود تمام کند. وی در صفحه ۶۳ *راحة الصدور* می‌گوید: «در آخر ذکر هر سلطانی دعای پادشاه کیخسرو بگویم و قصیده مدح او»، همچنین صفحه ۳۲۷: «و اگر چه شرط رفت که در آخر ذکر هر سلطانی شعر خود بیارم، در این مقام حماقت بودی آوردن؛ نیاوردم». قصاید مورد نظر نیز در آخر ذکر محمد بن ملک‌شاه و مسعود بن ملک‌شاه آمده‌اند. *مخمس* چهارم را هم جاجرمی در *مونس الاحرار* به نام راوندی آورده است (نذیر احمد، ص ۱۲۹).

اولین احتمالی که درباره وجود این اشعار، هم در *راحة الصدور* و هم در دودیوان مذکور باید بررسی شود، این است که ممکن است جمال عبدالرزاق و شرف شفره از راوندی انتحال کرده باشند. سال فوت جمال را ۵۸۸ ه.ق. دانسته‌اند (جمال‌الدین، صفحه یح)؛ اگر احتمال ۱۰ سال خطا در این تخمین را در نظر بگیریم، باز هم فوت جمال متأخر از ۵۹۸ ه.ق. نخواهد بود. راوندی، آنگونه که خود تصریح می‌کند (راوندی، ص ۶۲)، در سال ۵۹۹ ه.ق. تصمیم به تألیف کتاب گرفت و مدتی پس از آن، متوجه دربار رکن‌الدین سلیمان‌شاه شد (همان، ص ۴۶)؛ پس سرایش این اشعار اگر از آن راوندی باشد قطعاً باید پس از ۵۹۹ ه.ق. دانسته شود و در آن زمان، جمال در قید حیات نبوده‌است. در باب سال وفات شرف نیز اطلاع دقیقی در دست

نیست؛ لیکن براساس برخی شواهد می‌توان وفات او را در حدود ۶۰۰ ه.ق. یا قدری متأخرتر از این تاریخ دانست (شرف‌الدین، صفحه سی و دو). اما با این وجود باز هم فرضیه انتحال شرف از راوندی منتفی است، چرا که این قصیده در دیوان شرف (ص ۱۹۹) و همچنین در *تذکرة الشعراء دولتشاه* (ص ۱۵۵-۱۵۴) به نام شرف و در مدح طغرل بن ارسلان سلجوقی آمده است. پیداست که این پادشاه در سال ۵۹۰ ه.ق. فوت کرده است (راوندی، همان ۳۷۱) و کسی پس از سال ۵۹۹ ه.ق. شعری را برای تقدیم بدو انتحال نخواهد کرد.

دومین حالت آن است که کاتبان با تغییر این اشعار، آنها را در دواوین شعرای مذکور وارد کرده باشند؛ هرچند تصوّر منفعتی برای کاتبان در این کار، دور از ذهن می‌نماید، لیکن بررسی اشعار به روشن‌تر شدن این مسئله یاری خواهد کرد:

۱- این قصیده در *دیوان جمال عبدالرزاق*، نسبت به *راحة الصدور* ۱۰ بیت افزون دارد؛ به علاوه در ابیات مشترک آنها نیز اختلافاتی مشاهده می‌شود:

جمال	شاه فخرالملوک دولت‌بخش	که عدوبند و دوست‌پرور باد
راوندی	شاه اقبال‌یار دولت‌بخش	که عدوبند و دوست‌پرور باد
جمال	یکدلی در ولای خسروشوق	کار این پردل دلاور باد
راوندی	یکدلی در ولای این سلطان	کار این پردل دلاور باد

عنوان این قصیده در *دیوان جمال‌الدین* اینگونه است: «در مدح فخرالملوک برادر پادشاه». به نظر می‌رسد که راوندی نیز مانند واضع این عنوان، فخرالملوک را لقب ممدوح جمال پنداشته و به همین دلیل آن را به «اقبال‌یار» تبدیل کرده است؛ لیکن از لقب اصلی ممدوح جمال که در بیت دیگری از این قصیده گنجانده شده غفلت کرده است:

روزرزمش ظفر دعا کرده      که شهنشاه دین مظفر باد

این بیت بررسی دو موضوع را ایجاب می‌کند؛ اول ممدوح قصیده جمال‌الدین:

آنگونه که گفته شد در عنوان قصیده، ممدوح جمال «فخرالملوک برادر پادشاه» دانسته شده،

و این لقب در اولین بیت منقول از دیوان آمده است. راوندی نیز همین لقب را، لقب رایجی برای ممدوح جمال پنداشته و آن را به «اقبال‌یار» بدل ساخته است؛ لیکن در هیچ‌یک از منابع، «فخرالملوک» نامی که در زمان جمال‌الدین، ولایت یا حکومت یا سپهسالاری داشته و در زیر چتر حمایت برادر به قدرت رسیده باشد، یافته نمی‌شود. با توجه به بیت اخیر می‌توان حدس زد که لقب ممدوح «مظفرالدین» بوده است؛ این حدس را قصیده دیگری که در صفحه ۴۰ دیوان جمال آمده است، تقویت می‌کند. بیت تخلص به مدح اینگونه است:

قطب ظفر، مظفر دین خسروی که هست      بر روم و زنگ خنجر او مالک‌الرقاب

این بیت روشن می‌کند که در میان ممدوحان جمال‌الدین، مظفرالدین نامی وجود داشته است. شاعران هم‌عصر او نیز ممدوحی با این لقب داشته‌اند «مظفرالدین قزل‌ارسلان عثمان بن ایلدگز». وی ممدوح اثیر اخیسکتی (صف‌اص ۲، ص ۷۰۷)، مجیرالدین بیلقانی (دیوان، ص ۴۵)، ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۳۰) و خاقانی (دیوان، صفحه سی‌ونه) بوده است. تنها سفری که نظامی - گنجوی داشته به دربار همین حکمران بوده (نظامی، گنجینه، ص ۱۴) و نام او را در خسرو و شیرین ذکر کرده است (نظامی، خسرو و شیرین، ص ۲۵)؛ با این همه شهرت عجیب نیست که جمال‌الدین هیچگاه وی را مدح نکرده باشد؟

پس از فوت اتابک شمس‌الدین ایلدگز (۵۶۸ هـ. ق.)، فرزند مهتر وی محمد جهان پهلوان به اتابکی رسید (مستوفی، ص ۴۶۲) و برادر کهنتر وی، مظفرالدین قزل‌ارسلان امارت آذربایجان را به دست آورد (مهرآبادی، ص ۶۳۹). مظفرالدین در دوران امارت خود چندان قدرتمند شد که پس از مرگ برادر به فکر تصاحب سلطنت افتاد، لیکن پیش از آنکه بدین آرزوی خود جامه عمل بپوشاند در سال ۵۸۷ هـ. ق. به قتل رسید (همان، صص ۶۴۱-۶۴۲).

با این تفصیلات مشخص می‌شود که ممدوح دوم قصیده، برادر مظفرالدین، یعنی محمد جهان پهلوان است. در دومین بیت منقول از دیوان، جمال‌الدین تعبیر «خسرو و شرق» را در باب ممدوح دوم قصیده خود به کار برده، و راوندی این تعبیر را به این سلطان بدل ساخته بود؛ چرا که ممدوح وی در آسیای میانه و در مغرب بلاد اسلامی حکومت داشت و این لقب برای او راست نمی‌آمد. جمال‌الدین در جای دیگر نیز محمد بن ایلدگز را پادشاه شرق می‌خواند (جمال‌الدین، ص ۲۷۴):

یگانه خسروگیتی گشای نصرت دین ستوده پادشه شرق و پهلوان جهان  
قرینه دیگری که درخود قصیده وجود دارد و انطباق دو ممدوح را بر قزلارسلان و محمد  
جهان پهلوان تأیید می‌کند، این بیت است:

ابن‌یامین ملک تا جاوید عدت یوسف برادر باد

در این بیت کاملاً مشهود است که ممدوح اول قصیده (مظفرالدین)، برادر کهنتر ممدوح دوم  
(محمدبن ایلدگز) است (همانگونه که بنیامین برادر کهنتر یوسف بود).

تا اینجا مشخص شد که راوندی در دو بیت از قصیده، القابی را که جمال‌الدین برای  
ممدوحان خویش به کار برده و شناسه‌ای برای ممدوحان او به شمار می‌آیند ("فخرالملوک"،  
که راوندی آن را لقب ممدوح جمال می‌پنداشته و "خسرو شرق") به القابی عمومی که می‌توان  
در مورد هر حاکم و پادشاهی به کار برد ("اقبال‌یار" و "این سلطان") تبدیل کرده است. اما  
موضوع دوم که درباره بیت «روز رزمش ظفر دعا کرده/ که شهنشاه دین مظفر باد» مطرح  
می‌شود، این است که چرا راوندی چنین بیتی را دست نخورده برجای نهاده است؟ پروفیسور  
نذیر احمد در مقاله‌ای با عنوان «گزارشی درباره منظومه‌ای از محمدبن علی‌الراوندی» (قند پارسی،  
۱۳۷۳) نشان داده است که راوندی دو تحریر از *راحة الصدور* ایجاد کرده؛ نخستین برای تقدیم  
به رکن‌الدین سلیمان‌شاه و دیگری برای تقدیم به غیاث‌الدین کیخسرو (تحریر حاضر). وی  
همچنین با ذکر شواهدی، آثار باقی‌مانده از تحریر اول را در تحریر حاضر نشان داده است. در  
اینجا هم به نظر می‌رسد که راوندی با توجه به کنیه ممدوح اول خود (ابومظفر) این بیت را  
برجا نهاده، ولی در بازبینی کتاب و تغییر ممدوح آن، از این نشانه غفلت کرده است.

راوندی این قصیده را بسیار بی‌دقت و مبتدیانه تغییر داده است. وی با وجود آنکه متوجه  
وجود دو ممدوح در قصیده جمال‌الدین بوده و ابیاتی را که حضور این دو در آنها کاملاً مشهود  
است حذف کرده، باز هم موفق به محو کامل نشانه‌های آن نشده است؛ مثلاً در این بیت:

یکدلی در ولای این سلطان کاراین پردل دلاور باد

معلوم نیست که غرض از «این سلطان» و «این پردل دلاور» کیست؟ مگر غیاث‌الدین، خود،  
پادشاه و ممدوح این قصیده نیست؟

با توجه به افزونی تعداد ابیات در دیوان جمال‌الدین، شناسه‌دار بودن ابیات در آنجا و نیز ناموجه بودن وجود دوممدوح در *راحة الصدور*، شکی نمی‌ماند که این قصیده از آن جمال عبدالرزاق است.

۲- در این قصیده نیز در دیوان جمال ۱۲ بیت هست که *راحة الصدور* آنها را ندارد، یک بیت هم در *راحة الصدور* آمده است که در دیوان جمال نیست؛ با این حساب، دیوان جمال ۱۱ بیت نسبت به *راحة الصدور* افزون دارد. تغییرات ابیات در این قصیده، بسیار مشهودتر است:

جمال	چرخ زادی حسام دولت و دین	که روان را روان همی بخشد
راوندی	پادشاه جهان غیاث‌الدین	که روان را روان همی بخشد
جمال	شاه غازی سپهبد اعظم	کاشکار و نهان همی بخشد
راوندی	شاه غازی خدایگان ملوک	کاشکار و نهان همی بخشد
جمال	دست‌جودش نگر که از ساری	ز آنسوی اصفهان همی بخشد
راوندی	دست‌جودش نگر که از سرفضل	زر به راوندیان همی بخشد
جمال	گفت کین بردل تو پوشیده‌ست؟	شاه مازندران همی بخشد
راوندی	گفت کین بر دل تو شیدترست	شاه سلطان‌نشان همی بخشد

جمال پیشتر "سلطان‌نشان" را در قافیه آورده است، لیکن راوندی با حذف آن بیت قافیه را برای اینجا ذخیره کرده بود؛ باز هم اتفافی شبیه به قصیده پیش‌افتاده است:

سپهبد اعظم ← خدایگان ملوک

از ساری ← از سرفضل

شاه مازندران ← شاه سلطان‌نشان

راوندی در این موارد نیز شناسه‌هایی را که بر ممدوحان جمال‌الدین دلالت می‌کنند، به تعبیر



و کلماتی بی‌تشخص بدل ساخته، که برای هرکس به کار ببرد علی‌السویه است.

۳- این قطعه در دیوان جمال به صورت قصیده‌ای ۵۸ بیتی آمده است، درحالی‌که در *راحة الصدور* تنها ۹ بیت دارد و کاتبی که برای وارد کردن شعری به دیوان دیگری ۴۹ بیت بدان بیفزاید، بی‌گمان جنون دارد! تنها تغییر اساسی در ابیات، تغییر ممدوح است:

جمال مردم چشم خرد واسطه عقد ملوک اردشیر بن حسن شاه پسندیده خصال  
راوندی مردم چشم خرد واسطه عقد ملوک شه غیاث‌الدین بی‌مثل پسندیده خصال

دقت در این قطعه، گسستگی ابیات آن را آشکار می‌سازد. ابیات اول و دوم قطعه اینگونه است:  
ای که در ملک تو هرگز نرسد دست زوال دور باد از تو و از دولت تو عین کمال  
مردم چشم خرد واسطه عقد ملوک شه غیاث‌الدین بی‌مثل پسندیده خصال

چیزی از میان این دو بیت افتاده است؛ بیت اول، جمله‌ای کامل است و با فعل نرسد تمام می‌شود. بیت دوم، جمله‌ای ناقص است که باید جمله دیگری برای کامل کردن آن، بالاتر یا پایین‌تر وجود داشته باشد. بیت بعد در *راحة الصدور* اینگونه است:

باز اقبال‌ترا هفت فلک زیر دو پر مرغ انصاف ترا هشت زمین زیر دو بال  
و کاملاً واضح است که این بیت نیز بیت پیشین را تکمیل نمی‌کند. اما بیت دوم قصیده در *دیوان جمال‌الدین* این مسئله را کاملاً حل می‌کند:

ای زمین حلم زمان جنبش دریا بخشش ای فلک قدر ملک سیرت خورشید جمال  
مردم چشم خرد ... الخ

گذشته از تمام این سخنها، راوندی قطعاً اشعار جمال‌الدین را بسیار می‌خوانده و این موضوع از قصاید بسیاری که از او نقل می‌کند، به خوبی آشکار می‌شود.

۴- محمد اقبال، در حاشیه این مخمس در *راحة الصدور* می‌گوید: «قصیده ایست از شرف‌الدین شفره اصفهانی در مدح سلطان طغرل بن ارسلان، رک به تذکرة الشعراء دولت‌شاه طبع لیدن، صص ۱۵۵-۱۵۴»؛ لیکن نذیر احمد در مقاله خود (قند پارسی، ۱۳۷۳) با ذکر دلایلی

این مخمس را از آنِ راوندی دانسته است.

اولین برهان او برای اثبات این مدعا آن است که جاجرمی در *مونس الاحرار* این شعر را از آنِ راوندی دانسته است، لیکن این دلیلی کاملاً بی پایه است؛ چه جاجرمی قطعاً این مخمس را در *راحة الصدور* دیده است (البته در تحریر اول آن)؛ پس، گفتار او نمی تواند تعلق این قصیده به راوندی را اثبات کند. نذیراحمد همچنین با اشاره به مسئله عمر طولانی شرف شفروه، معتقد است که با رد انتساب این مخمس بدو، این مشکل مرتفع می شود؛ لیکن این مخمس تنها مدحیه شرف الدین برای طغرل بن ارسلان سلجوقی نیست که با رد آن بتوان این مسأله را حل کرد.

این مخمس در دو نسخه از نسخه های *دیوان شرف شفروه / اصفهانی* (شرف الدین، ص ۱۹۹)، نیز در *تذکره الشعراء* (دولتشاه، صص ۱۵۵-۱۵۴) آمده است؛ آیا دولتشاه سمرقندی یا کاتبان دیوان شرف انگیزه ای برای وارد کردن آن به دیوان وی داشته اند؟ پیش از این روشن شد که راوندی انگیزه هایی برای به خود بستن این شعر داشته است.

#### نتیجه:

در کتاب *راحة الصدور* سه قصیده وارد شده است که یقیناً از آنِ جمال الدین عبدالرزاق است و راوندی قصد انتحال آنها را داشته است. مخمسی نیز که در *مونس الاحرار* از آنِ راوندی دانسته شده و نذیراحمد نیز با استناداتی آن را سروده راوندی می داند، با احتمالی نزدیک به یقین، متعلق به شرف الدین شفروه اصفهانی است.

پی‌نوشت‌ها :

۱- صفاح ۲ ص ۱۰۰۹؛ نذیراحمد، ص ۱۲۸؛ راوندی، p. XX. محمد قزوینی نیز معتقد است که راوندی خود به قونیه رفته و کتاب را به کیخسرو تقدیم کرده است، نک: قزوینی، ص ۱۷۳. بدیع‌الزمان فروزانفر در مقدمه *راحة‌الصدور*، نظری همانند نظر نگارنده دارد؛ نک: فروزانفر، ص ۳۶۲.

۲- راوندی، ص ۱۵۰. توضیحی درباره کلمه «همیان» برای روشن‌شدن معنای بیت ضروری می‌نماید. این کلمه جای دیگری نیز در *راحة‌الصدور* (ص ۲۷) به کار رفته است:

سرسلجوقیان سلطان عادل      که تا سالی بود همیان گرفته

و مصحح کتاب در حاشیه آن صفحه راجع بدین کلمه می‌گوید: «همیان، بروزن انبان، کیسه‌ای باشد طولانی که بر کمر بندند و به عربی صره خوانند (برهان) اما مفهوم این مصراع، واضح نیست.»

کاملاً واضح است که این ابیات با همیان به معنی صره (یا کمر بند، یا کیسه‌ای که در آن درهم نهند؛ نک: دهخدا) تناسبی ندارد و این کلمه در اینجا قطعاً نام مکانی است؛ هم به دلیل آنکه باید تختگاه قرار گیرد و هم به جهت آمدن آن در مقابل خراسان. ابیات اول و دوم قصیده‌ای که در صفحه ۱۵۰ *راحة‌الصدور* آمده این است:

وقت آنست که شه تخت به همیان آرد      لشکرش روی سوی ملک خراسان آرد  
تخت طغرل به تو صد نامه دل‌بند نبشت      تا به تو تاج سلاطین جهان‌بان آرد

پایتخت طغرل بن ارسلان سلجوقی همدان بوده است و راوندی نیز در دوران اقتدار وی در همین شهر سکونت داشته است؛ پس بسیار محتمل است که جایی که راوندی غیاث‌الدین را بدان فرا می‌خواند همان همدان، پایتخت طغرل و اقامتگاه خود او باشد.

در باب تبدیل Hamadhān به Hamyān می‌توان اینگونه حدس زد که این نام در تداول، ابتدا به Hamayān تبدیل یافته، سپس فتحه، احتمالاً به ضرورت وزن، حذف شده است. برای افتادن فتحه دوم از نام همدان، شواهدی در متون نظم یافته می‌شود؛ عطار، ابیات ۳۳۱۷، ۳۶۴۱:

یوسف همدان امام روزگار      صاحب اسرار جهان، بینای کار  
یوسف همدان که چشم راه داشت      سینۀ پاک و دل آگاه داشت  
نیز نک: سنائی، ص ۴۱۶.

و در نامهای دیگری نیز این تخفیف سابقه دارد. برای مثال توجه کنید به نام Xaraqān (یا قوت، ج ۲، ص ۳۶۰) و تبدیل آن به Xarqān (عطار، بیت ۲۵۳۹).

تبدیل «dh» به «y» نیز شواهد بسیاری دارد؛ برای مثال توجه کنید به لغت «مایه»، به معنی ماده (مانده)، در *برهان قاطع* و حواشی دکتر معین بر آن. به علاوه وجود این تبدیل در *فهلویات* بسیار قابل توجه است؛ بدین مصراع توجه کنید (تاج‌الحلاوی، *دقائق الشعر*، خطی: ۲۳b)

روح می خوردن و شایب و نشاط و طریه

در این مصراع «شادی» به «شایب» تبدیل شده است. البته ضبط نسخه چاپی (تاج‌الحلاوی، *دقائق الشعر*، ص ۸۹) شادی

است، لیکن کهن ترین نسخه‌ها ضبط شایبی را تأیید می‌کنند (این اطلاع از *دقائق الشعر* را مدیون یادداشتی که استاد علی‌اشرف صادقی برای دوست فاضلم ارحام مرادی نوشته بودند، هستم).

این کلمه در بیتی طبری در *تاریخ طبرستان* (ص ۱۳۷) به شکل «همیون» آمده است:

پیروزه که خورد همیون شو دارو  
ای وی بسهون کمترم یا بنیرو؟

و مصحح به درستی آن را در فهرست اماکن کتاب وارد کرده و اینگونه گفته است: «همدان یا همیون».

۳- اینکه راوندی پیش از تألیف *راحة الصدور* در مدح رکن‌الدین سلیمان‌شاه یا غیاث‌الدین کیخسرو شعری سروده و از آنان صله‌ای دریافت کرده باشد، فرضی منتفی است؛ چه از گفته خود او (راوندی، ص ۴۶۲) فهمیده می‌شود که وی پیش از تألیف *راحة الصدور* هیچ یک از این دو پادشاه را نمی‌شناخته است.

۴- در این کتاب، در پایان ذکر همه پادشاهان، مدح کیخسروین قلیچ ارسلان، از خود راوندی آمده است؛ مگر در دو موضع: یکی در پایان ذکر ارسلان بن طغرل که دلیل آن را راوندی آنگونه که گذشت توضیح داده است، دیگر در پایان ذکر سنجر بن ملک‌شاه که راوندی در باب آن سکوت کرده و پس از این درباره آن بحث خواهد شد (نک: پی نوشت ۵).

۵- وی پنج قرینه (که یکی از آنها مخمس مورد بحث در این مقاله است) در *راحة الصدور* یافته است، در حالی که آثار باقی مانده از تحریر اول در تحریر حاضر بسیار زیاد است. (برای مثال، صفحه ۲۲۲)

شه (اصل: شد) غیاث‌الدین عادل بلمظفر شهریار  
قرص خور را روز جولان گوی میدان یافته

که بلمظفر کنیه رکن‌الدین است نه غیاث‌الدین. (نیز صفحه ۲۸۰):

پشت دین شه بلمظفر باد و هست  
بارگاہت ملجأ دنیا و دین

و در اینجا نیز مرتکب همان غفلت شده است. همچنین در فصل غالب و مغلوب (ص ۴۴۷) می‌گوید: «نیقوم‌ماخس ... نام اسکندر بر سر جدول نبشت و نام ملوک در زیر ثبت کرد تا اسکندر را معلوم شد که بر همه جهان فرمان روان خواهد شد... و نام سلیمان‌شاه همین نسبت دارد».

پیش از این به ناهماهنگی‌ای که در پایان ذکر سنجر بن ملک‌شاه نسبت به دیگر قسمت‌های کتاب وجود دارد اشاره شد (نک: پی نوشت ۴)، دلیل آن ناهماهنگی نیز بی‌دقتی در تغییر ممدوح کتاب است. راوندی در صفحه ۱۹۸ کتاب می‌گوید: «انوری این قصیده [قصیده‌ای که پیش از این عبارت نقل شده است] در حضرت سلطان سنجر بر خوانده بود، این دعا در عقب (اصل: + بر) ملک سلیمان خواند»

ملکا مملکت به کام تو باد  
ملک همنام تو به نام تو باد ... الخ

آمدن قصیده‌ای در مدح سلیمان در جایی که سخن در ذکر سنجر است چه معنایی دارد جز آنکه مؤلف می‌خواهد شانه از زیر وعده خود خالی کرده و به همین قصیده در مدح رکن‌الدین (ممدوح اول کتاب) اکتفا نماید؟ و در بازبینی کتاب از آنجا که این اشاره مستقیم نبوده و به نظر می‌رسیده که وقتی ممدوح کتاب غیاث‌الدین باشد جلب توجه نخواهد کرد، آن را دست نخورده برجای نهاده است.

محمد اقبال نیز در مقدمه *راحة الصدور* (p. XX) به دو تحریر کتاب و برخی نشانه‌های باقی مانده از تحریر اول اشاره کرده است.

۶- پیشتر اشاره شد که راوندی پیش از تألیف *راحة الصدور* هیچگاه رکن‌الدین یا غیاث‌الدین را مدح نکرده بود (نک:

پی نوشت ۳).

۷- شرف‌الدین، صص ۳۲، ۶۱، ۶۸، ۷۲ و ... علاوه بر این شرف شفروه، معین‌الدین کاشی، وزیر طغرل را نیز مدح کرده است. نک: همان، ص ۳۹.

### منابع:

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
- اقبال، عباس، *تاریخ مغول*، امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- تاج‌الحلاوی، علی‌بن محمد، *دقایق‌الشعر*، به تصحیح محمد کاظم امام، دانشگاه تهران ۱۳۸۳ ه.ش.
- جمال‌الدین عبدالرزاق، *دیوان*، به تصحیح حسن وحیددستگردی، چاپ دوم، سنائی، تهران ۱۳۶۲ ه.ش.
- خاقانی شروانی، *دیوان*، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چاپ هشتم، زوار، تهران ۱۳۸۵ ه.ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳ ه.ش.
- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، *راحة‌الصدور و آیه‌السرور فی تاریخ آل سلجوق*، به تصحیح محمد اقبال، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ ه.ش.
- شرف‌الدین شفروه، *تصحیح انتقادی دیوان*، به کوشش عصمت اسماعیلی، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، فردوسی، تهران ۱۳۶۶ ه.ش.
- ظهیرالدین فاریابی، *دیوان*، به تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، قطره، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.
- عطارنیشابوری، *منطق‌الطیر*، به تصحیح محمد رضا شفیع کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، «مقامه‌ راحة‌الصدور»، مجموعه مقالات و اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، دهخدا، تهران ۱۳۵۱ ه.ش؛ صص ۳۶۵-۳۵۹.
- قزوینی، محمد، *مقالات قزوینی*، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
- مجیرالدین بیلقانی، *دیوان*، به تصحیح محمد آبادی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۸ ه.ش.
- محمدحسین بن خلف تبریزی؛ *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱ ه.ش.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱ ه.ش.
- مهرآبادی، میترا، *تاریخ سلسله‌های محلی ایران*، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران ۱۳۸۷ ه.ش.
- نذیراحمد، «گزارشی درباره‌ منظومه‌ای از علی‌بن محمد راوندی»، *فند پارسی*، بهار ۱۳۷۳ ه.ش؛ صص ۱۴۱-۱۲۷.
- نظامی گنج‌ای، خسرو شیرین، به تصحیح حسن وحیددستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.

وحید دستگردی، حسن، گنجینه، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران، ۱۳۸۲ ه. ش.  
یاقوت حموی، معجم البلدان، داربیروت، بیروت ۱۹۸۸ م.

Archive of SID